

همراه داستاان نام مارتین اسکورسیزی به عنوان کارگردان، برای هر فیلمی کانیست تا مسترداران سینما خود را ملزم به دیدن آن کنند. فیلم با جزیره مسلود که آخرین اثر این کارکشه‌ایبویود است، برگرفته از زمانی پرفروش محبوب با همین نام و نوشته‌شد نویس لوئین است؛ کسی که زمان برجسته رودخانه رموز را نیز در سابقه حرفه‌ایش دارا است.... اسکورسیزی همیشه در فیلمهایش به مسائلی تیره زندگی انسان می‌پردازد و این موضوعات را با سبک خودش ساخته و پرداخته کرده و به مخاطب همکاری دی کاپریو و اسکورسیزی که از فیلم درام دسته‌های نیویورکی شروع شد، همچنان در این فیلم ادامه دارد و همچون روال سابق دی کاپریو به عنوان شخصیت اصلی و نهایی فیلم در کنار بزرگانی همچون بی‌نیگلرلی به ایفای نقش می‌پردازد.

در ادامه علاوه بر مرور داستان و صحنه‌های فیلم و اشاره به نکات اصلی و برجسته آن در لابه لای مطالب تحلیل و توضیح‌هایی برای روشن تر شدن فیلم خواهیم داد و در انتها هم تحلیل نهایی و جمع بندی...

مفصل درباره "جزیره شاتر" مارتین اسکورسیزی

دنیای سیاه و سرد ما؟!!

علی غور

داستان در سال ۱۹۵۴ و در جزیره‌هایر، واقع در خلیج بوستون اتفاق می افتد. صحنه آغازین با حرکت دوربین در مه کلید می‌خورد و ما را به سمت کشتی ای که ادوارد ندی دنیلر (الوارالدو دی لاپریو) و همکارش چاک آوال (مارک رافالی)سوار بر آن در حال رسیدن به جزیره هابیز هستند هدایت می‌کند. دنیلز یک مارشال ایالتی است که سابقه درخشانی دارد و اکنون برای رسیدگی به پرونده مفقود شدن یکی از بیماران تیمارستان آشکیلف که در جزیره‌هایر معروف به جزیره شاتر واقع است، اعزام آنجاست. دنیلز پس از عبور از اتانی که مملو از کسینت و زنجیر است وارد عرشه کشتی شده و تازه در اینجا است که او با چاک که فرار است به عنوان همسکار او را همراهی کند آشنا می‌شود.

دو مارشال ایالتی وارد اسکله جزیره می‌شوند و بر خلاف معمول با برخورد سرد و عجیب مأمورهای حفاظتی روبرو می‌شوند. مسلح گردن اسلحه‌ها و حالت هجومی آن‌ها حتی دنیلز را نیز بر می‌آورد.

هنگام ورود به ساختمان تیمارستان، مسئول خراست از دنیلز و همکارش می‌خواهد اسلحه‌های خود را تحویل دهند اما بر خلاف دنیلز که با این کار مخالفت می‌کند، چاک نه تنها مشکلی با این کار ندارد بلکه هنگام جدا کردن غلاف اسلحه از کمرش نیز نشانیه عمل می‌کند و توجه ندی را به خود جلب می‌کند. در محوطه تیمارستان آشکیلف سه ساختمان وجود دارد . ساختمان A و B که مخصوص بیماران کمنتر خطرناک است و ساختمان C که محل نگهداری جانیان و دیدگانی است که کنترل آن‌ها بسیار دشوار است و خطری بالقوه و بزرگ برای اطرفیان محسوب می‌شوند.

رفار عجیب دیدگانتا که موجود در محوطه و نگهداهی رموز آن‌ها به ندی، نه تنها باعث می‌شود که آنجا همیشه به سزیرین زامی‌ها به نظر برسد بلکه برای مخاطب این شک را برپوحد می‌آورد که اینجا هیچ چیز انطوری که به نظر میرسد پدید آمده، نیست!

آشنایی با دکتر کاولی: جبر گرایی یا انسان گرایی

دکتر کاولی به همراه یکی از همکارانش که بعدا با او آشنا می‌شویم مسئول این تیمارستان است. پس از ورود مارشال‌ها به آوال به دفتر دکتر کاولی و خوشامدگویی‌ها می‌نشیند. ندی توجه تصاویری روی دیوار می‌سوزد که کاولی گویند منظر چنین لحظه‌ای پیداشده شروع به توضیح دادن می‌کند. مارشل علاوه پیمار خطرناکی است که فرزندش را در دریاچه پشت خانه‌اش غرق کرده است. سپس آن‌ها را به آشپزخانه برده و مشغول غذا خوردن شده‌ است. هنگامیکه او را با آشکیلف آوردند او اعصاب غذا کرده است و این حقیقت را که بچه‌هایش مرده اند را انکار می‌کند. هنگامی که ندی تصویر راشلی را می‌بیند تصاویری در ذهنش می‌گذرد که مربوط به قتل عام نازی‌ها می‌شود. دختری که در آغوش مادرش در سراسی زمستان نمانده شده است.

نکته جالب اینجاست که راشل سولاندر امکان فرار نداشته است و به قول دکتر کاولی آب شده و رفته تو زمین ندی و چاک وارد اتاق راشل شده و در حین بازرسی کافلدی با این توشه پیدا می‌کند: قاتون آببهار ام ۱۷ که راشل دکترکاولی را زودا اینکه قانون آن یکی از مباحج پزشکی است اما با پیمار ۱۷ ام خبری ندارد.

دکتر جریمی یاریبک روان پزشکی آلمانی است که به آمریکا مهاجرت کرده و به همراه دکترکاولی آشکیلف را اداره می‌کند. هنگامی که مارشال‌ها و دکتر جریمی یاریبک یکدیگر را ملاقات می‌کنند دگراییک بین این‌ها پیش می‌آید و زمانی که دکتر با لحنی تمسخر آمیز بیان می‌کند که ندی ساز و کار دفاعی خود دارد خشم او را بیشتر می‌کند.

اسامی و تاریخچه جیبسته در مکتب دکتر کاولی معتقدند که خوداشخصیت انسان دارای سنه جود است: نهاده، خود، و فراموش) (سرای حفظ و بقای شخصیت و ابزار و وسایلی همچون است که به آنها سازگار کار و یا مکتبسیاه‌های دفاعی می‌گویند این مکتبسیاه‌هیوهایی ناخودآگاه و غیر آرای برای کاهش اضطراب هستند. به عنوان مثال شیوه بازی زنی یا فراموشی انتخابی که در آن شخص از روی عدم خاطرات تلخ گذشته خود را به یاد می‌آورد. در ادامه کربن مارشال‌ها را تمهت به خوشبختی می‌کنند. شهربانی که فانی است با این جرم مسلما می‌تواند گفت که دکتر یاریبک مانند مکتب فرودیسیم است. در این مکتب معتقدند که انسان دارای خشونت فانی و فطری است و در واقع صفتی حیوان گونه دارد و مجبور است که آن را تخلیه کند. و اما اخلاقیات است که این خشم را تعدیل می‌کند. او به خطاب به مارشال میگوید: افرادی مثل تو در تخصص من هستند. اما منظور از این حرف چیست و در مثلین چنین نگاه‌های معناداری بین دکتر یاریبک، و ساری جانگ و دکتر ویدل می‌شود که کمی تعجب یاریبک است در این سکانس صحنه‌هایی در ذهن ندی رموز می‌شود که حاکی از حضور او در جنگ جهانی دوم دارد و در آن با تفنگ را از دست فرستاده بودی می‌کند. و نه‌دنیات وقتی که ندی

با مخالفت دو دکتر برای دسترسی به اطلاعات مورد نیازش روبرو می‌شود تحقیقات را تمام شده میدانند و ذکر می‌کند که فردا جزیره را ترک خواهد کرد. با این حال واکنش خاصی از کاولی و یاریبک جز تعجب سر نمیند!

نخستین رویا

ندی و چاک شب را در قسمت خدمه سپری می‌کنند. ندی که اکنون به دکتر کاولی مشکوک شده است بیان می‌کند که راشل سولاندر نمی‌تواند بدون کمک کسی فرار کرده باشد و به خواب میرود. اما توضیحی در مورد رویا که یکی از مهمترین و رموز ترین بخش‌های این فیلم را تشکیل می‌دهد. رویا و یا همان خواب دیدن یکی از مباحث مهم و جذاب در روانشناسی است که البته هنوز هم به صورت کامل در مورد آن اتفاق نظر وجود ندارد. اما از آنجایی که در فیلم بیشتر بر روانکاوی تکیه شده است از این منظر به رویا نگاه می‌کنیم. فروید نخستین کسی بود که به صورت جدی و علمی به رویا پرداخت و مفالات و سخنرانی‌های متعددی ارائه داد. کتاب تعبیر رویای فروید همچنان طرفدار دارد. او معتقد بود که از طریق تحلیل رویاهای شخصص، می‌توان به نقاط عمیق و تارنسک ناخودآگاه فرد دست پیدا کرد و نسبت به محتویات نااشیبار او آگاهی یافت و از این طریق ریشه مشکلات شخصیتهی، رفتاری و اضطراب‌های فرد را شناسایی کرد. او تلاش زدن تصویر و نورانی‌شدن آن وارد رویا می‌شود. آپارتمان ندی، موسیقی در حال پخش شدن است. ندی همسرش را می‌بیند که از او به خاطر



درست زمانی که ندی در حال تحقیق در مورد آشکیلف است، یکی از بیماران آنجا فرار کرده و مارشال ندی دنیلز کسی است که برای تحقیق در این مورد انتخاب می‌شود. و اکنون در جزیره ای رموز که راه فراری ندارد با تمام برخورد‌های عجیب ساکنان آن گیر افتاده است. به نظر این ماجرا تصادفی نیست. آیا ندی درگیر یکی از توطئه‌های دولتی شده است؟! در همین حین مسئول خراست آن‌ها را پیدا کرده و به آشکیلف بر میگرداند. آنها وارد دفتر دکتر کاولی میشوند تا خبری از دریاقت کنند. دکتر به دنیلز ادامه داستان را می‌توانید در پی گرفتن فیلم متوجه شوید... اسان؛ موجودی خبیث و خشن و یا با پاک و یا اخلاقی؟! انسان موجودی حیوان صفت که فقط از راه اخلاقیات به انسانیت میرسد و یا فانا پاک است؟! در این مورد به طور کل ۳ نظریه وجود دارد. دیدگاهی معتقد است که انسان فانا خبیث و بد است که طرفداران مکتب فرودیسیم جزو این دسته به حساب می‌آیند. به گفته توماس هابز از پیشگامان این دیدگاه انسان گرگ، انسان ذاتی انسان را موجودی تنها بیچاره، مودی، خشن و حقیر می‌داند. دیدگاه دیگری به نیک سیزرت بودن فطری آدمی اعتقاد دارد که زان ژوک روسو نماینده این دیدگاه است. بر طبق این دیدگاه اگر انسان طبق فطرتش لاکت کند همیشه به سوی باکی‌ها و خوبی‌ها می‌رود و دیدگاه آخر که جان ولک شخصیت معروف آن است معتقد است که انسان هر جور تربیت شود همان جور رفتار می‌کند! ذهن انسان مانند یک لوح سفید است که به تدریج شکل میگیرد.

اما گرزی هم بزمین به موضوع پرخاشگری که هم بی ربط به اخلاقیات نیست و هم بی ربط فیلم پرخاشگری رفتاری است که هدف آن آسیب زدن به خود و دیگران از روی قصد و عمد باشد. پیش تر از این کفتم که مکتب روانکاوی طرفدار خشونت فانی است که با اخلاقیات می‌توان آن را تعدیل کرد اما یکی دیگر از افرادی که در این مورد صاحب نام است لوئیز جانلور شماس تریشی است که خشم را فانی میدانند اما بر خلاف فروید آن را مثبت و سازنده تلقی می‌کند! و آن را مابع پیشرفت و ماندگاری بشر نتر میدانند. برخی هم پرخاشگری را نتیجه یادگیری میدانند. اما آیا بسا این نوجویات خشونت خود را در انجام داد. آیا می‌توان هر گونه جانیته را به بهانه فانی بودن متوان هر کاری را انجام داد و بی‌میدبم اما اگر این جریان برعکس شود چه؟! آیا ندی دنیلز واقعا یک مارشال ایالتی است و یا یک دیوانه که فکر می‌کند یک مارشال است؟!

ادوارد ندی دنیلز در واقع یک شخصیت خیالی و جایگزین برای هویت واقعی مارشال است. اما چگونه؟! در روشن شدن مسایل روند داستان را به صورت خطی بررسی می‌کنیم.

اندرو لیدیس یک مارشال ایالتی است که به الکل اعتیاد دارد. همسرش دلدورس یک بیمار روانی است که تمایل به خودکشی دارد. اما اندرو به توصیه‌های دیگران در مورد همسرش توجهی نمی‌کند و بعد از اینکه دلدورس آپارتمانشان را عمدا به آتش میکند، آنها به کلبه ای در کنار دریاچه نقل مکان می‌کنند...